

یکی از مسائل بسیار مهم که کمتر به آن توجه می-کنیم این است که هر چه گفته شود، تعلق به زمان دارد و چون زمان حقیقی آینده است، حتی هر جمله خبری هم که به زبان بیاید، به نحو آشکار یا پنهان ناظر به آینده است. ما گاهی خیال می-کنیم که مثل چیزی هستیم که در جعبه زمان و مکان قرار گرفته ایم. از یک جهت درست است که ما موجود مکانی زمانی هستیم اما نسبت ما با زمان و مکان غیر از نسبت اشیاء دیگر است. جماد و نبات هم در زمان و مکان قرار دارند اما ارتباط آنها با زمان و مکان ثابت و معین است. آنها محاط در زمان و مکان هستند. ما هم داعیه نداشته باشیم که محاط نیستیم. آدمی هم وقتی به شیء مبدل می شود، مثل جماد و نبات و حیوانات در حبس مکان و زمان مکانیکی قرار می گیرد. اما آدمی در ذات خود یک بده بستان و رفت و آمدی با زمان و مکان دارد که هیچ موجود دیگری ندارد. ما هر چه می-گوییم به زمان یعنی به گذشته و آینده راجع است چنانکه اگر کسی به آلزایمر دچار شود و حافظه اش مختل شود، نه آینده دارد نه می تواند تفکر کند. گذشته تابع آینده است و البته آینده نیز به گذشته پیوسته است به همین جهت عرض کردم که اگر حافظه نباشد، فکر آینده هم نیست. آدمی موجودی زمانی و تاریخی است و بشر چون همیشه با آینده بوده است، تاریخ داشته است. شاید گفته شود که در ادوار گذشته اثر و نشان از آینده نگری در آثار و کتب نویسندگان نمی یابیم. این درست است و آینده-پژوهی به دوران جدید تعلق دارد اما آینده پژوهشی نیز فرع تاریخی بودن ماست و باید در سایه تاریخی بودن بشر درک شود. گفتیم که آینده پژوهی متعلق به دوره جدید و زمان اخیر است. مخصوصاً وقتی برنامه بازسازی اروپا و برنامه توسعه پیش آمد، آینده نگری هم در علوم انسانی جایی پیدا کرد. گرچه آینده پژوهی در نسبت با برنامه ریزی و اجرای برنامه ها و توسعه پدید آمده است، ریشه و آغاز آن را در تفکر فلسفی جهان جدید باید جست. حتی می توان گفت که آینده نگری دانشی میان رشته ای است و با فلسفه پیوند دارد و بدون فلسفه ناقص می ماند.

مطلب را به اعتبار دیگری در نظر آوریم. ما دو نوع آینده نگری داریم. یکی آینده نگری بصورت برنامه ریزی و دیگر طرح آینده به صورتی که در آغاز تاریخ جدید در آثار نویسندگان و شاعران و فیلسوفان ظاهر شده است. قبل از شرح این تقسیم، نکته دیگری بگویم تا شاید قدری از ابهام مطلب کاسته شود. ما در جهان رو به توسعه یا در حال توسعه و حتی در جهان توسعه یافته، دو وجه آینده نگری داریم گویی دو آینده وجود دارد. یکی آینده ای است که در جای دیگر متحقق شده است و همه کشورهای در حال توسعه و رو به توسعه آن را می طلبند. این آینده، گذشته جهان توسعه یافته و متجدد است. بعبارت دیگر جهان رو به توسعه طالب وضعی است که هم اکنون در جهان توسعه یافته وجود دارد و راه خود را راه طی شده تاریخ غربی می داند. در این صورت تقلید یک امر طبیعی و موجه جلوه می کند. مگر نه اینست که توسعه یعنی رسیدن به وضعی که جامعه مدرن امروز به آن رسیده است؟

توسعه اجتماعی اقتصادی در معنی شایع آن در مسیری است که غرب راه آن را پیموده است. البته یک وقت می-گوییم این راهی است که غرب پیموده است ولی اندیشه غالب اینست که این راه، تنها راه تاریخ است و اختصاص به شرق و غرب و هیچ جایی دیگر ندارد بلکه راه تاریخ است. راهی که همه کشورهای توسعه یافته هر جا که بودند، در شرق آسیا یا در شمال آمریکا، آن را پیموده اند و مقصد همین است که آنها به آن رسیده اند پس برنامه ریزی توسعه هم باید چنان باشد که همه را به توسعه غربی رساند. این معنی را پنهان هم نمی-کنیم منتهی گاهی می-پنداریم که توسعه شرقی و غربی دارد. من این روزها یک گرفتاری علمی شخصی دارم. در یک جایی نوشته ام که چاپ مقاله در مجلات ISI جای برنامه و سیاست علم را نمی-گیرد. این قول و حکم در نظر من یک امر بدیهی یا لااقل واضحی است یعنی مقاله صادر کردن نمی-تواند جای توسعه علم را بگیرد. نگفته ام مقاله نوشتن و مقاله چاپ کردن یا به خارج فرستادن مقاله بد است. هر کس کار علمی بکند، خوب است و هیچکس نمی-تواند

بگوید کار علمی نباید کرد اما تدوین و اجرای برنامه علم چیز دیگری است. برنامه علم، تابع نشر علم نمی‌تواند باشد. علم وقتی به دست آمد، منتشر می‌شود اما اهل علم دنبال علم نمی‌روند که آن را در مجلات معینی انتشار دهند یعنی این‌سینا کتاب نوشته است که فهرست‌نویس اسم او را در کتاب بیاورد یا بگوید که این‌سینا عیون‌الحکمه و شفا و قانون و اشارات نوشته است. دانشمند کار خودش را می‌کند. دانشمند به طرح مسئله می‌پردازد و مسئله حل می‌کند. هر کس می‌خواهد آثار او را فهرست بکند یا از او چیزی نقل کند، آزاد است. گاهی آزادی در علم با تقلید از رسوم و تشریفات اشتباه می‌شود. پیشرفت در علم مقصد همه جامعه‌ها و کشورهای جهان کنونی است. مسابقه و رقابت در پیشرفت هم بی‌وجه نیست اما باید معلوم باشد که پیشرفت چگونه حاصل می‌شود و به کجا می‌انجامد. البته از تجربه جهان توسعه یافته نمی‌توان چشم‌پوشید ولی تجربه آموزی در صورتی میسر است که شرایط تجربه را بتوان درک کرد و گزینه تکرار و تقلید تجربه هیچکس را به علم و تحقیق نمی‌رساند. آیا در برنامه ریزی علم فکر می‌کنیم که به کجا می‌خواهیم برویم؟ مگر نه اینست که آینده‌ای که در نظر ماست، گذشته غرب است؟ آینده همه جهان توسعه یافته به نحوی گذشته غرب است و هنوز طراحی از آینده بجز طرح غربی در هیچ جای جهان وجود ندارد. باید چشم‌براه بود که متفکران و هنرمندان و در صدر آنان شاعران چشم ما را به روی آینده بگشایند. در حقیقت آینده‌بینی اصلی، آینده‌بینی هنرمندان و فیلسوفان است.

اگر تعجب نمی‌کنید بگویم جامعه امروزی در مرحله‌ای از پیشرفت نائل شود، جامعه‌ای است که افلاطون آن را طراحی کرده است. جامعه جدید در طرح‌های سیاسی افلاطون و ارسطو بالقوه وجود داشته است. این دو فیلسوف نظم مدنی-ای را پیش‌بینی و پیشنهاد کردند که می‌بایست 2000 سال بگذرد تا صورت مبدل آن متحقق شود. کوشش‌هایی که امثال فارابی و دیگران کردند، مناسب با جهان اسلام و تاریخ اسلامی بود اما طراحی که افلاطون در انداخته بود تا دوره جدید هیچ‌جا و در هیچ صورتی متحقق نشده بود. در دوره جدید، افلاطون را به نحو سوبزکتیو تفسیر کردند و با این تفسیر طرح جامعه جدید را در انداختند. وقتی می‌گویم افلاطون را تفسیر کردند و طرح او را تغییر دادند، فکر نکنید که هرکس هر طور بخواهد جامعه جدید را سامان می‌دهد. شاعران و فیلسوفان هم هرچه بگویند، متحقق نمی‌شود اما توجه داشته باشیم که کریستوفر مارلو در دکتر فاوستوس خود چگونه وضع عالم علم و تکنولوژی را پیش‌بینی کرده است. هرچند که پیش‌بینی او قدری بدبینانه است اما این بدبینی به روان‌شناسی شاعر ربطی ندارد بلکه صورتی در نظر شاعر آمده است که وقتی بیان می‌شود، بعضی از ما آن را بدبینانه می‌یابیم و فکر می‌کنیم که شاعر بدبین بوده است. در طرح کریستوفر مارلو، آینده جامعه جدید، آینده وحشتناکی است. طرح فاوست گوته به اندازه طرح دکتر فاوستوس کریستوفر مارلو، وحشتناک نیست. فیلسوفان از زمان سقراط، طراحان آینده بوده‌اند. اصلاً جامعه علمی و متجدد، جامعه‌ای است که در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم در آثار فرانسویس بیکن و دکارت و . . . طراحی شده است. در Atlantis Novun (آتلانتیس نو) شهری وصف شده است که مدیران آن عالم‌اند و با علم شهر را اداره می‌کنند. می‌دانید چرا نام کتاب Atlantis Novun است؟ وصف آتلانتیس را افلاطون در یکی از آثار خود آورده است. بیکن بنحو خودآگاه یا ناخودآگاه از پی افلاطون آمده است گویی می‌خواستند که آتلانتیس افلاطون را تجدید کند. از اثر افلاطون متأسفانه جز بخش کوچکی که در آن آتلانتیس در برابر آتن قرار گرفته است، باقی نمانده است. نمی‌دانم چرا این اثر ناتمام مانده است. آیا آخرین اثر افلاطون است؟ پژوهندگان معتقد نیستند که این آخرین اثر افلاطون باشد. به هر حال فرانسویس بیکن در طرح شهر علمی یا علم مدار خود یعنی کشوری که در آن علم به معنی جدید دایر مدار امور است، مدینه افلاطون را در نظر داشته است. پس آینده‌ای داریم که گذشته تاریخ و تمدن دیگر است و آینده‌ای که طراح آن، اهل نظر و بینش و تفکرند. آینده جهان رو به توسعه و در حال توسعه، وضع کنونی جهان توسعه یافته است و البته توسعه طلبان اگر بتوانند وضع خود را نسبت به تاریخ غربی و شرایطی که در آن بسر می‌برند درک کنند، در راه توسعه به سرگردانی دچار نمی‌شوند. گفته شد که طراح آینده، صاحب‌نظران و متفکرانند اما در طراحی آینده جهان توسعه نیافته، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان، اهل فلسفه، صاحبان مطالعات فرهنگی، حقوق‌دانان و صاحبان صنایع و حرف و آشنایان

به سیاست و مسائل بین-المللی باید مشارکت داشته باشند. آنچه در جهان توسعه یافته غربی یا غرب توسعه یافته (که البته غرب جغرافیایی منظورم نیست) واقع می‌شود، با آنچه در جهان رو به توسعه می‌گذرد، تفاوت‌هایی دارد مع‌هذا راه توسعه کم و بیش همان راهی است که غرب آن را پیموده است. علوم انسانی باید تفاوت‌های جزئی راه خودشان را دریابند و البته که این درک و دریافت آسان نیست.

ما وقتی به آینده نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم به مقصدی برسیم که دیگران رسیده‌اند، فکر و ذهن و درک و فهم ما در معرض يك خطر بزرگ است و آفتی آنها را تهدید می‌کند که بیانش برای من دشوار است. سیاستمداران در کار خود به نتیجه نظر می‌کنند اما اهل نظر اگر به نتیجه نظر داشته باشند، به آن نمی‌رسند مثلاً نویسنده‌ای اگر فکر کرد که بنویسم تا به شهرت برسم، نویسنده نمی‌شود. سیاستمداران، مدبران و مدیران کشور باید به فکر نتیجه باشند و بدانند که چگونه می‌توانند به نتیجه و ثمر برسند اما دانشمند، معلم، متفکر و صاحب‌نظر در تفکر و تحقیق باید آزاد باشند. آزاد از همه جهت.

اینکه گاهی دانشمندی را می‌بینیم که کار می‌کنند تا رتبه علمی کشور بالا رود یا تعداد مقالات افزایش یابد، کار بدی نمی‌کنند ولی اگر آنها به علم پردازند و سودای تدبیر امور کشور را به سیاستمداران بسپارند، کار خود را بهتر انجام می‌دهند و در کاری که بصیرت ندارند، وارد نمی‌شوند. دانشمند در فکر نتیجه و بهره‌برداری نیست.

تا بجوشد آبت از بالای دست

آب کم جو تشنگی آور به دست

البته حساب آینده پژوهشی و سیاست علم و توسعه و برنامه‌ریزی را جدا باید کرد. این یک تکنیک علمی و البته عین نتیجه بینی است مع‌هذا دانشمندان نباید فکریکنند که کارشان به سود و ثمر می‌رسد یا نه. من هم که دانشجوی فلسفه ام، کاری ندارم که فلسفه به درد می‌خورد یا نمی‌خورد. می‌گویند فلسفه را با علوم قیاس نباید کرد زیرا فلسفه نفع مستقیم ندارد اما جامعه‌شناس و اقتصاددان چه باید بکنند؟ اینها مسائل جامعه خود را درک می‌کنند ولی چه بسا که مسائل فرعی دروغین، ذهنشان را مشغول می‌کند و در این صورت جامعه‌شناس و اقتصاددان به گفتن و نوشتن حرفهای کلی تکراری اکتفا می‌کنند. کار دانشمند، یافت مسئله و درک و حل مسئله است و این یعنی رو کردن به آینده و اینکه روی دانشمند به آینده است. اصلاً همه متفکران و صاحب‌نظران متوجه آینده‌اند اما فکر نکنیم که در این صورت همه باید نتیجه اندیش باشند. اگر دانشمندان و صاحب‌نظران نظرشان را از علم برداشتند و به نتیجه اندیشیدند و میوه و ثمر تولیدند، بدانند که به میوه نمی‌رسند. شاید این سخن من موجب سوءتفاهم شود و بگویند چگونه از علم تکنولوژیک میوه و ثمر بخواهیم. دوبیتی از سعدی برایتان بخوانم:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند

هر چه گفتیم جز حکایت دوست

ما تماشا کنان بستانیم

در همه عمر از آن پشیمانیم

در هنر و فلسفه غرض و غایت نیست. علم هم غایت ندارد اما ملاک درستی و اعتبار آن راهگشایی و کاربرد تکنولوژیک است. مقصود این نیست که مردم غایات را فراموش کنند. خذالمغایات وا ترک المبادی مطلب دیگری است. در نظام زندگی غایات را بگیریم و آنها را در نظر داشته باشیم، اما وقتی فکر می‌کنیم، در تفکر باید آزاد باشیم. همچنین وقتی پژوهش می‌کنیم، در پژوهش آزادیم اما اگر مسئله را درست و مناسب اینجا و اکنون یافتیم و طرح کردیم، مطمئن باشیم که به نتیجه می‌رسیم. وقتی ما با سیر عالم و جامعه خود همراه بودیم و هماهنگ با ضربان جان جامعه حرکت کردیم، به نتیجه هم می‌رسیم اما اگر گرفتار درد نتیجه بینی و نتیجه طلبی شدیم، پیداست که دیگر علم نمی‌خواهیم و قهرراً از آن دور می‌شویم. وقتی تفکر و علم را که اشرف از وسیله است، وسیله انگاشتیم یعنی اگر عالمی را تابع دانی کردیم، به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم. یکی از آفت‌های آینده‌نگری و آینده‌پژوهی، غفلت از این معنی و گرفتار شدن در چنگال اوهام و دل بستن به نتایج وهمی است. وقتی قدم در راه می‌گذاریم، پیداست که باید مقصد را در نظر داشته باشیم اما راه را باید استوار پیمود تا به مقصد رسید. اگر سیر و پیچ و خم و فراز و نشیب راه را رعایت نکنیم، چگونه به مقصد برسیم؟ در هر راهی هزار خطر هست. آینده مقصد نیست. آینده راه است.

از حوصله‌ای که فرمودید، تشکر می‌کنم. خلاصه سخن اینست که ما فرزند زمانیم یا بهتر بگوییم متفکران فرزند زمانند و تفکر از سنخ زمان است به همین جهت متفکران که البته پیش‌گو نیستند و پیش‌گویی نمی‌کنند چون تعلقی به آینده ندارند، طرحی از آن در زبان پدید می‌آورند. همه آدمیان با زمان نسبت دارند اما شاعران و هنرمندان و فیلسوفان این نسبت را در می‌یابند پس طبیعی است که آینده‌نگری اصلی نیز با آنها باشد. آینده‌نگری‌های دیگر اگر بر آینده‌نگری متفکران مبتنی نباشد، آینده‌نگری نیست و شاید مردمان را فریب دهد. محاسبه و علم، امور مهم و گرانبه‌ایند اما به همه چیز با محاسبه و حتی با علم نمی‌توان رسید. علم وابسته به تفکر است و تفکر در زبان و زمان قوام پیدا می‌کند.

اگر زبان، علیل و کلیل باشد و اگر قومی شعر و هنر نداشته باشد، هیچ چیز ندارد. کسانی می‌گویند اینها اوهام و خیالات است و از اوهام و خیالات باید بیرون آمد تا به دانش و رفاه و آسایش رسید ولی هیچ

وهمی موهوم تر از این قبیل گفتارها نیست. شعر و تفکر پایه همه چیز و گشاینده همه راه‌ها و درهای بسته است. به تاریخ که نگاه می‌کنید، می‌بینید هر وقت و هر جا شعر و هنر بوده، نظم و ثبات هم بوده است. این دو باهمند. وقتی زبان علیل و المکن می‌شود، لکنت زبان در همه چیز و در همه جا اثر می‌گذارد و ظاهر می‌شود پس خیلی به آینده‌نگری و آینده‌بینی و آینده‌پژوهی یا نظر مکانیکی نگاه نکنیم. نظر مکانیکی نظر به ادنی مرتبه موجود است. اما آدمی سی‌ار میان زمین و آسمان است و اگر صرفاً به پشت پای خود نظر کند، از زمان و آینده غافل می‌شود. آینده‌نگری موکول به اینست که بدانیم در کجا ایستاده ایم و از چه موضعی نگاه می‌کنیم. آینده ما، آینده اکنون ماست. آینده یک امر انتزاعی نیست. آینده همه کس و هر قوم و مردمی آینده ای است که از پی و پس امروزشان می‌آید. اکنون و امروز را برای آینده و فردا - و اگر می‌توانیم - برای پس فردا دربیابیم.